

Book: Dominiq (1923) 1723

1723

1723

1723

1723

1723

1723

1723

1723

1723



دومینیک بوئا

اعجوبه قرن

شرح حال رومن گاری



ترجمه منوچهر عدنانی

جنگ اول جهانی در اوت و سپتامبر ۱۹۱۴ آغاز می‌شود و ششم اکتبر همان سال آلمان به روسیه اعلان جنگ می‌دهد.

در هشتم مه ۱۹۱۴ از نینابور یوفسکایا و همسر دوم او لجا کاسیو در مسکو پسری پا به جهان می‌گذارد که مادرش او را رومن می‌نامد. نامی که در زبان روسی رومانچیک یا روموچکا تلفظ می‌شود.

نینا اندکی پس از تولد رومن از همسرش جدا می‌شود. به این ترتیب رومن پدری نشناخت و از مادر نیز چیزی در باره‌اش نشنید و تنها خاطره‌ای که از این شیخ برای او باقی ماند کاسیو بود؛ نامی یهودی.

مادرش تنها و بدون حمایت هیچ مردی، امور خود و فرزندش را به عهده گرفت و آن‌ها تا پایان حیات نینا کنار هم زندگی کردند. در مارس ۱۹۱۷ بلافاصله پس از سقوط تزار، مادر و فرزند سوار بر قطار حمل چارپایان، از مسکو خارج می‌شوند. قطار در ویلنا، مرکز لیتوانی، متوقف شد. ویلنا از قرن هجدهم به نام روسی ویلنوس نامیده می‌شد و در آن زمان در اشغال آلمانی‌ها بود. در آن هنگامه جنگ، برای نینا و کودک سه‌ساله‌اش فرار به جایی دورتر مقدور نیست و ویلنا نخستین اقامتگاه آن‌ها می‌شود. رومن در همه عمر خود را متولد ویلنا، به قول خودش ویلنو می‌داند و تولد و زندگی، سه‌ساله در مسکو را عمداً از یاد می‌برد.

اووزینسکی‌ها، خانواده نینا، از دیرباز در کورسک پانصدکیلومتری جنوب مسکو به کسب و کار مشغول بودند. پدر نینا در این شهر که سابقاً به لیتوانی تعلق داشت و حالا جزو روسیه محسوب می‌شد به ساعت‌سازی اشتغال داشت. نینا در ۱۸۸۳ در آن شهر به دنیا آمد. او در ۱۸۹۹، با پشت‌پازدن به رسوم صنف و طبقه خود، در شانزده سالگی دیارش را به امید راه‌یابی به دنیای هنرپیشگی ترک می‌کند. آرزوی او سفر به مسکوست که هنر تئاتر در آن به اوج شکوفایی رسیده و هر شب تماشاگران مشتاق به تماشای درام‌های داستایفسکی و گوگول و کم‌دی‌های حزن‌آلود آخرین بت خود، آنتون چخوف می‌روند. اهالی مسکو از عامه مردم گرفته تا بورژواها تئاترهای سلطنتی و عمومی را پر کرده‌اند. نینا با چنین رؤیایی به تئاتری سیار وارد می‌شود که در سراسر روسیه، در شهرهای کوچک و روستاها، در محل‌ها و میدان‌های عمومی برنامه اجرا می‌کند و با راهنمایی مجرب‌ترها و با تقلید از آنچه در صحنه تئاترهای مسکو می‌گذرد، با حرفه و هنر مورد علاقه خود آشنا می‌شود و درست قبل از آغاز جنگ در صحنه تئاتر فرانسویان در نقش ویان، کنتس جوان بلفور، قهرمان رمان سگ باغبان اثر لوپ دو وگا ظاهر می‌شود و به زبان فرانسه که مخصوصاً برای تمایز از دیگر هنرپیشگان به خوبی آموخته بود، اجرای نقش می‌کند. اما با وجود این توفیقات درخشانی نصیبش نمی‌شود و همان‌طور که پیش از این گفتیم پس از فلاکت ناشی از جنگ و لطمات انقلاب به حرفه‌اش، دوباره خانه به دوشی را از سر می‌گیرد و به ایلنو می‌رسد و محل اقامتش را محله‌ای غیریهودی انتخاب می‌کند تا شاید با خانواده‌های رومی-کاتولیک یا یونانی-ارتودوکس مربوط شود. این تبری و دوری جستن از یهودیت تا حدی است که به رومن زبان یهودی نمی‌آموزد و او فقط به روسی و فرانسه تکلم می‌کند. دوران اقامت مادر و پسر در ایلنو به سختی می‌گذرد. یهودیان ایلنو که

نیمی از جمعیت شهر را تشکیل می‌دهند منحصراً در محله خود زندگی نمی‌کنند بلکه همه‌جا هستند و نیم دیگر جمعیت که لهستانی، آلمانی و روسند با آن‌ها خصومت می‌ورزند. رومن با داشتن نام خانوادگی کاسیو، نامی یهودی، در آن جو ضدیهود، روزگار خوشی ندارد. مادرش از هیچ حمایتی برخوردار نیست و جز زیبایی فوق‌العاده و اراده‌ای محکم هیچ سرمایه‌ای ندارد. برای امرار معاش به دوخت و دوز و ساختن کلاه و سایر پوشش‌های تزئینی مانند شال‌گردن مشغول می‌شود. اشاره به گوشه‌هایی از زندگی این زن که بعدها به وسیله فرزندش تصویر می‌شود از این جهت سودمند است که نشان می‌دهد رومن در دامان مادری تربیت شده که با سرسختی و پشتکار فوق‌العاده برای تأمین گذران خود و فرزندش تلاش می‌کند نه در ناز و نعمت صاحبان مکنث و رومن هر جا گذشته خود را در قالب شخصیت رمان‌هایش وصف می‌کند می‌کوشد روزگار فقر و فلاکت و دشواری‌های زندگی مادر را به طور مبالغه‌آمیز انکار کند و او را در وضعی به مراتب بهتر از واقعیت نشان دهد. او ازین شیوه در باره خودش هم دریغ نمی‌کند. همان‌طور که آندره مالرو که در واقع فرزند یک کارمند بانک بود خود را فرزند بانکدار قلمداد می‌کرد، رومن که هویت پدر را نمی‌شناخت برای خودش پدری معرفی کرد که هر چند زمینه این انتساب را داشت اما وجود آن هرگز مسلم نگردید. او هنرپیشه‌ای به نام ایوان موسجوکین بود که نقش‌هایی در فیلم‌های صامت ساخته شده از آثار برجسته پوشکین، گوگول و داستایفسکی ایفا کرده بود و خصوصیت بارز این معروف‌ترین هنرپیشه زمان خود در چشمان روشن آبی، آبی مات، چهره شرقی و رنگ تیره او بود.

به زندگی مادر و فرزند برگردیم.

در ۱۹۲۲ ارتش لهستان ویلنو را تسخیر می‌کند، در همین سال یا سال